

پارانویای آمریکایی

ژان بول، ایمریژون

دکتر اکبر هویانفر



سرشناسه: ایماریژون، ژان-فیلیپ Immarigeon, Jean-Philippe

عنوان و نام پدیدآور: پارانوای آمریکایی / ژان فیلیپ ایمارژیون؛ ترجمه‌ی اکبر پویانفر.

مشخصات نشر: تهران: نشر شوراآفرین، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۲۲۳ ص. وضعیت فهرست نویسی: فیبا

شابک: 978-600-8822-06-6

یادداشت: عنوان اصلی: American parano.

موضوع: آمریکایی‌گری، سیاست جهانی، تروریسم

موضوع: National characteristics, American, World politics, Terrorism

شناسه افزوده: پویانفر، اکبر، ۱۳۱۳ - مترجم

کده بندی کنگره: الف/۱۲/۱۶۹E۹۱۶۲۲۱۳۹۶۲

رده بندی دیویی: ۹۷۳ شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۶۵۵۶۴



پارانوای آمریکایی

ژان فیلیپ ایمارژیون

دکتر اکبر پویانفر

مدیر هنری و طراح جلد: سارا شیری

ناظر فنی چاپ: حسین کاظمیان

نوبت چاپ: اول ۹۸ تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: پردیس دانش

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۲۲-۰۶-۶

نشانی: خیابان مطهری، کوچه پروشات، پلاک ۲۵، واحد ۶

تلفن: ۸۸۴۳۰۴۹۹ - همراه: ۰۹۱۲۵۵۷۹۱۴۵

فهرست

۷	مقدمه مؤلف
۱۳	فصل اوّل
۲۵	فصل دوم
۴۵	فصل سوم
۵۹	فصل چهارم
۷۷	فصل پنجم
۹۵	فصل ششم
۱۱۵	فصل هفتم
۱۳۵	فصل هشتم
۱۶۱	فصل نهم
۱۹۳	فصل دهم
۲۱۹	پسگفتار

مقدمه‌ی مؤلف

شب‌ی ربه‌ار سال ۱۹۱۹، همان زمانی که در آمریکا اقامت داشتم. در حضور سفیر آلمان از جانب کنفرانس در مورد «چشم‌اندازِ بازارهای اروپایی سال ۱۹۹۲» خارج می‌شدیم. کنفرانس در «دوریکان کالج» در شهر کوچک «سان رافائل» در کالیفرنیا برگزار می‌شد. در انتهای جلسه سفیر مرا به کناری برد و ماجرایی نشستنی را در مورد «اصولِ اداره‌ی مشترک در شرکت‌ها و حق اظهار نظر کارمندان در تصمیمات هیئت مدیره‌ی شرکت‌های آلمان» که چند روز پیش در اتاقِ بازرگانی «سانفرانسیسکو» و در حضور گروهی تاجر آمریکایی اتفاق افتاده بود را برایم تعریف کرد:

«در آن نشست موقعی که سخنرانی‌ام به پایان رسید، خوب سنگینی در سالن حکمفرما شد. من، حیران در انتظار ماندم. تشویشِ واضحی از جانب حضار حس می‌شد، تا بالاخره یک آمریکایی برخاست و گفت: «آقای جنسول بیخ‌شید، آنچه برای ما حائز اهمیت است ترکیب هیئت مدیره‌ی شرکت‌ها در «غرب» است، نه در رژیم کمونیست آلمان.»

«طرز کاری که من برایتان شرح دادم صرفاً متعلق به کشور ما نیست و در دیگر کشورهای اروپایی نیز رایج است.»

سفیر با تعریف حیرت وصف ناشدنی مخاطبینش برای من این گونه ادامه داد: «اغلب نگاه نامفهوم آمریکایی‌ها را، هنگامی که در باره‌ی مسائلی که نه فقط

در مورد آن‌ها چیزی نمی‌دانند، بلکه حتی سیستم تفکری و تربیتی‌شان دانستن این موارد را برایشان قدغن کرده است، متوجه شده‌ایم. برای آنها آنچه که کاملاً آشنا و خودی نیست مردود است، خصوصاً اگر کشف در جهت سیستم ارزشی مخالف باشد. آنها حتی تصور نمی‌کنند که در کشورهای موفق روش دیگری به غیر از روش آنها عمل شود. این فقط از ندانستن و عدم فرهنگ نیست بلکه به وضوح، شتر امتناع و پس زدن «برتری» دیگران است و همان ترسی است که عاقبت به دینه رزی می‌انجامد.

توریست، که در آمریکا به گردش می‌پردازد و یا به دلیل کاری یا شخصی به این مملکت، سفر می‌کند با نمونه‌های بی‌شماری از این قبیل تفاوت‌ها آشنا می‌شود. اغلب غیر مرقه بی، میشه پرمعنا، تصور می‌کنیم این گونه تفکر را می‌شناسیم ولی در حقیقت از آن، اجزیم. بدین‌سان فرد اروپایی زمانی که در آمریکا اقامت می‌گزیند درمی‌یابد که نظریات کلیشه‌ای، آنهایی که خود را در آن تکامل یافته می‌بیند، یا می‌پسندد، بر نواحی ستفاهم بنا شده است. ناکامی ما در تجزیه و تحلیل چند سال گذشته، و عدم توضیح و آینده‌نگری انحراف مسیر جبران نشدنی سیاست آمریکا نیز مهم‌ترین دلایل است.

اشتباه ما اساساً بخاطر این است که نوعی تفکر خود را به ماوراء آتلانتیک منتقل می‌کنیم. تفکری که در آنجا رایج نیست.

برای درک مسئله، از خود سوال می‌کنیم که آیا سخن راکن‌های مطلق‌گرای فعلی و انکار کامل دموکراسی که از چندی پیش در آن کشور رایج شده‌اند، خسوف قطعی در طرز تفکر آمریکایی بنیان گذاشته‌اند یا این مسئله در ارتباط مستقیم با سرشت واقعی آنها است؟

در بدترین حالت، اغلب مفسرین اروپایی و سوسه‌ی قدرت آمریکایی را به چشم یک بحران امپریالیسم، از همان نوعی که در اروپای دو قرن گذشته شناختیم می‌دانند، چرا که ما از طرز تفکری مدرن برخورداریم اشتباهات آنرا به آمریکایی‌ها نیز نسبت می‌دهیم، حال آنکه تفکر آنها بر پایه‌هایی کهنه نهاده شده است. گفتمان

آمریکایی‌ها را می‌بایست نسبت به همان چیزی که هست شنید. و به تعبیر و تفسیرشان از نقطه نظر تفکر آکادمیک خودمان پایان داد.

با این همه، اغلب با فاصله با آن برخورد می‌کنیم؛ اظهارات این رهبر یا آن رهبر آمریکایی را دال بر میهن‌پرستی پرحرارتی می‌دانیم که در عین حال رنگ و جنبه‌ی انتخاباتی و تبلیغاتی آن خالص‌تر و قوی‌تر می‌نماید.

به درستی نیز این چنین است، صرفاً بایستی کلمه به کلمه‌ی این شعار معروف را به گمان بنشینیم و اعتراف کنیم که آمریکا با خود تضادی ندارد. می‌بایستی از سطح بی‌مقی کردن دروغ‌های مصلحتی و به اصطلاح موجه دولتمردانشان، تضاد در حقایق و باطن‌ها، تاریخ‌های دوری نماییم. سخنرانی‌های مسخره، نژادپرستانه، خودپسند و پرتکبران را حدی بگیریم و مثل یک بیماری کودکان‌های زودگذر آنرا کم‌اهمیت بنینیم. رنج‌آستان را نسبت به خواست جدی آنها برای تحمیل یک دستورالعمل سیاسی - مذهبی به دگر مردم جهان تنها با بالا انداختن شانه‌هایمان نشان ندهیم. و از اینکه طغیان‌آرا، از رنج‌خشی زودگذر به حساب آوریم دست بکشیم.

بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکایی‌ها تغییری نکردند، حتی در جهان‌بینی آنها دگرگونی بوجود نیامده است. این ما هستیم که با اشتباهات متعجب و غافل‌گیر از آنچه که هستند، نه از آنچه که عده‌ای همچنان به آن - ورنه - شده‌ایم. کسانی که سماجت در جستجوی آمریکایی دیگر می‌ورزند، می‌دانند هر آن گونه که می‌خواهند بیاندیشند ولی مسئله صرفاً درگیری و سوءتفاهم ساده‌ای مابین غربی نیست. در بین اجتماعی پوشیده از ملت‌هایی که ظاهراً ارزشهای مشترک، آنه را به یکدیگر پیوند می‌زند، این آمریکایی آنها نیست که تغییر کرده است. او همیشه همان آمریکای طرفدار دفع تندروی مدرنیته‌ی اروپایی بوده است. در پس شعار ارزشهای مشترک، در نهایت طرز تفکری می‌یابیم که بیگانگی کاملی با جهانیان دارد و آنرا تفکر «پارانویا» می‌نامند.

فرهنگ لغات فرانسوی «رابرت»، کلمه‌ی «پارانویا» را این‌گونه توصیف

می‌کند: مخفف ترویج یافته و متداول در زبان عامیانه، «پارانو»؛ «هذیان ستم‌دگی»، «غرور خارج از اندازه»، «عدم امکان یا ناتوانایی همه چیز را به خود نسبت دادن». به سختی می‌توان تعریفی مختصرتر و کوتاه‌تر از این از آمریکایی‌ها بعنوان ملت و درعین حال ایالات متحده‌ی آمریکا به عنوان کشور بیان کرد.

این اصطلاح بیش از پیش توسط تحلیل‌گران، منتقدین و حتی دیپلمات‌ها و ابتشیان اروپایی برای نامیدن تفکری بکار برده می‌شود که در همه‌ی سطوح از سیاست گرفته تا سینما، سریال‌های تلویزیونی، رمانها و ادبیات وجود دارد. زیرا برای افراد، یک جامعه و یک دولت است که خود را در این تعریف می‌شناسد و پیدا می‌کند.

این متاسفانه رگرسیست، بلکه کینه‌ای نسبت به جهان و به خصوص اروپا است. اراده‌ی در هم بستن «روشنایی‌های اروپایی»، حکایت از شکاف و شکستگی عمیق و قوی‌ای می‌دهد که سوءقصد‌های وحشتناک اخیر بالاخره آنرا بر روی صحنه به نمایش گذاشت.

برای ما اروپاییانی که سرخرن در اینسه‌وار زیستن هستیم، اگر چنانچه از خود دفاع نکنیم، و درصدد یافتن راه‌حلی برای مقابله و مصونیت خود در مقابل با بحرانی که آمریکا در حال عبور از آن است، تصور آنرا بر دنیا آشکار کرده نباشیم خطر تهدید کننده است. با یک تعیین هویت اجباری و روی یک بحران عمومی دموکراسی خواهیم شتافت. انحراف مستبدانه‌ی رژیم جنوب آمریکا توسط پدیده‌ی ساده‌ی یکسان‌سازی و یکی‌انگاری، تبدیل به آینده‌ی قابل پیش‌بینی تمامی رژیم‌های دموکراتیک کره‌ی زمین خواهد گردید. می‌گویند این است همان چیزی ست که «توکویل» کم و بیش آنرا حدس زده بود؛ «جوهر سیستم جابرانه و جوهر سیستم دموکراسی یکی است.»

بایستی از این دگم قدغن فراتر رفت و بحث را شکافت. آیا از ابتدا، این سو و آن سوی اقیانوس «اطلس»، درباره یک موضوع مشترک صحبت می‌کردند؟ از همان ارزش‌ها، ولی منافع متضاد.

این صحبت از دو قرن پیش تا به حال ادامه دارد. فرمولی متداول، اما تو خالی، زیرا می‌توان از خود سوال کرد که از چه زمانی تضاد منافع بر مبنای تضاد اهداف و ارزشهای وابسته به آنها پیش آمد؟ از لحظه‌ای که این فرمول دیگر کاربردی در توجیه روابط متلاطم ماوراء «آتلانتیک» ندارد.

رابطه ما با آمریکا رابطه‌ای بر بنیان و جهت مقابله‌ی عمیق ارزشها و مستور توسط منافع کم و بیش یکسان است.

بدیهی هیچ‌گونه توقف و در تمام مواقع [اروپا و ایالات متحده] از همکاری با یکدیگر کوتاهی نکرده‌اند. آنچه که «آندره تاردیو» یک قرن پیش نوشت در همین حد است: «دو ملیت که تاه همکاری سیاسی تحت لوای منافع و بهره‌وری بوده‌اند تا قانون‌های حساسی و بدین روی روزی که دیگر منافعی در کار نبود، احساس برای ادامه‌ی همکاری را کرد.»

فردی که ادعای عجز از کسی کند، مردم را فریب می‌دهد. اغلب می‌شنوم که به فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها می‌گویند که آنها به دنیا آمده‌اند برای درک یکدیگر و در واقع می‌بینم که اغلب یکدیگر را نمی‌فهمند. اغلب می‌شنوم که به آنها می‌گویند، توافق آنها امری طبیعی است. می‌بینم که اغلب ثمرات این توافق نادر هستند. می‌گویند تفاهم چیزی واضح است. اما می‌بینم که صحت ندارد، و چنانچه صحت نداشته باشد، بهتر است آنرا بدانیم تا صدای مان را بر روی بالش «دگمی» که واقعیت ابطال آنرا ثابت کرده است تکیه ندهیم.

خط مشی مان را معکوس کنیم و قبل از تایید، نگاه کنیم. اینک زمان آن فرارسیده است که به اصل تفاوت بین اروپا و آمریکا آگاه شویم و بدون کسی که اروپا هیچ ارتباطی به آمریکا ندارد. بایستی از تنگنایی که خودمان را در آن زندانی کرده‌ایم بیرون بیاوریم. این زیر بوغ ماندن ما مانع تفهیم این آمریکایی است که دائم با لذتی شیطنان آمیز آنچه را که ما در نزد او تحسین و ستایش می‌کنیم، تکذیب می‌کند و به نظر می‌رسد که کابوس «توکویل» در باره‌ی رسیدن به استبداد در آینده را به مرحله‌ی عمل خواهد رساند.

اعتقادات اروپایی باطنا به این مسئله پی برده‌اند، ولی سردمداران جامعه‌ی ما آنرا قبول ندارند و آنرا رد می‌کنند، بی‌شک به دلیل عدم امکان کنار گذاشتن و وداع با آنچه که برای آنها یک نوع طرز تفکر است.

کسانی که در عین حال موفق به فراتر از منطق «بطور اشتباه»، «توکویلی» بروند، کسانی هستند که برای مقابله با دهه‌ی آینده از دیگران مجهزتر خواهند بود و در آینده خواهند توانست مدعی این باشند که به تاریخ عشق ورزیده‌اند.

www.ketab.ir